

شهيد عيسى بذرافكن



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

نام پدر	منصور
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۳/۲۷
محل شهادت	هويزه
مسئولیت	تیربارچی
نوع عضویت	پاسدار و وظیفه
شغل	-
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	کنخک

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید عیسی بذرافکن فرزند منصور در سال ۱۳۴۴ در روستای گنخک از توابع کاکلی دیده به جهان گشود. عیسی از همان اوان کودکی در محیط مذهبی روستای گنخک رشد کرد و با آیین مقدس اسلام آشنا گردید پدر ایشان شخصی زحمت کش و فعال بود که از طریق باغداری و دامداری و پرورش درختان نخل روزگار را سپری می نمود.

محیط مذهبی روستا و جو خیلی خوب خانواده ی عیسی را علاقه مند به اهل بیت عصمت و طهارت(ع) گردانید به طوری که شهید بذرافکن از همان اوان کودکی پا به پای پدر و مادر در عزاخانه های امام حسین(ع) شرکت می کرد و محبت حسین(ع) و شهدای کربلا از زمان کودکی در رگهای این شهید جاری گردید.

وی از همان اوان کودکی طبعی پرشور داشت به نماز و روزه اهمیت فراوانی می داد با اینکه به سن تکلیف نرسیده بود در تابستان های گرم روزه می گرفت، از اخلاق بسیار خوبی برخوردار بود نسبت به همه مهربان بود در سنین نوجوانی پا به دبستان کوچکی در روستای محل سکونت خود گذاشت و تا کلاس پنجم ابتدایی را در این روستا با موفقیت پشت سر گذاشت در ایام تابستان و تعطیلی مدارس دوشادوش پدر برای رفع مشکلات خانواده به کار و تلاش می پرداخت به علت نبود مدرسه ی راهنمایی در روستا و فقر و تنگدستی خانواده شهید نتوانست بیشتر از مقطع ابتدایی تحصیل کند با شروع فعالیت های مردم منطقه به فرمان امام علیه رژیم ستمشاهی وی نیز دوشادوش مردم منطقه در تظاهرات ها و راهپیمایی ها شرکت می جست به طوری که با شور و علاقه ی خاصی به همراه مردم روستای گنخک در مراسمی که در کاکلی برگزار می شد شرکت می نمود. با شروع جنگ تحمیلی و فرمان تاریخی امام مبنی بر تشکیل بسیج به عنوان عضو بسیج خدمت های به یاد ماندنی انجام داد.

شهید به همراه دوستان خود در گروه مقاومت روستای گنخک شب ها امنیت جاده و روستا را تأمین می کردند، در سال ۱۳۶۴ به خدمت مقدس سربازی در سپاه به عنوان پاسدار وظیفه مشغول گردید. مدت ۳ ماه در پادگان آموزشی، دوره ی تعلیمات نظامی و رزمی را طی نمود و پس از آن در تاریخ ۲۷/۳/۶۴ به میادین نبرد حق علیه باطل پا گذاشت، او در میادین رزم رشادت ها و شجاعت ها از خود بر جای گذاشت، او در زمان خدمت هر از چند گاهی برای دیدن اقوام و بستگان به مرخصی می آمد و از جبهه و جنگ خاطره ها برای خانواده تعریف می کرد. سرانجام در تاریخ ۱/۶/۶۳ در منطقه ی عملیاتی بدر در هورالهوریزه به درجه ی شهادت رسید، مدت سیزده سال خانواده از وی اطلاعی نداشتند و هر لحظه منتظر آمدن ایشان بودند سیزده سال دوری وی را به امید وصل سپری نمودند. اما پیکر مطهر این شهید بعد از این همه سال با تلاش گروه تفحص در تابستان ۱۳۷۷ کشف گردید که در تاریخ ۱۶/۶/۷۷ به شهرستان دشتی منتقل گردید و در همان روز با حضور خانواده و اقوام و عده ی زیادی از مردم شهید پرور تشییع گردید و در گلزار شهدای روستای گنخک به خاک سپرده شد.

مشخصات پدر شهید بذرافکن

نام: منصور

نام خانوادگی: صفری

تاریخ تولد: ۱۳۱۰

محل تولد: گنخک

شغل: دامداری

زندگی‌نامه

منصور صفری پدر شهید عیسی بذرافکن در روستای گنخک متولد شد که پدرش شغل دامداری و کشاورزی داشت که در آن زمان زندگی سخت بود و او با کمی درآمد و نبودن شغل درست و حسابی به سختی امرار معاش می‌کردند که در آن منطقه اکثریت مردم چنین بودند. بعد از ازدواج با خیری بذرافکن صاحب سه فرزند پسر به نامهای: علی، عباس و عیسی که عیسی فرزند سوم ایشان بود که در مراسمات فعالیت چشم‌گیری داشتند و معمولاً با برادرش عباس دسته‌های سینه‌زنی تشکیل می‌دادند و برادرش نوحه خوان بود که عیسی در سال ۱۳۶۴ در جبهه حق علیه باطل به درجه رفیع شهادت نائل آمد پسر دیگرش در تصادف جان باخت که الان یک پسر به نام علی برای او مانده است و در سن پیری و ناتوانی بسر می‌برد.

مشخصات مادر شهید عیسی بذرافکن

نام: خیری

نام خانوادگی: بذرافکن

تاریخ تولد: ۱۳۱۲

محل تولد: گنخک

شغل: خانه‌دار

زندگی‌نامه

خیری بذرافکن که در سال ۱۳۱۲ در روستای گنخک در خانواده ای متدین متولد گردید. تقریباً تمام عمر خود را در این روستا گذرانده است. ایشان فردی بسیار متقی و پرهیزگار بود، در جوانی با مشهدی منصور والد بذرافکن ازدواج می نماید که دارای سه فرزند پسر گردید، که یکی به شهادت رسید و یکی نیز به رحمت خدا پیوست و ایشان با صبر و متانت خاصی این مصیبتها را تحمل کرد.

خاطرات

خاطراتی از شهید بذرفکن به نقل از خواهر شهید

سلام بر پیشگاه مقدس آقا امام زمان مهدی موعود، سلام بر رهبر بزرگ انقلاب سلام بر خانواده شهدا، اینجانب به عنوان خواهر شهید بذرفکن افتخار می‌کنم که برادری به این بزرگی و با شهامت داشتیم که در راه دفاع از دین و تمامیت میهن خون سرخش به زمین ریخت.

اینجانب خاطرات زیادی از این شهید دارم، سراسر زندگی این شهید بزرگ خاطره بود، برای خانواده اوائل انقلاب مراسمات مذهبی به مناسبت های مختلف از قبیل سخنرانی، پخش فیلمهایی از جبهه و جنگ در روستا برگزار می‌گردید. اکثر این مراسمات در مسجد روستا تشکیل می‌شد. هرگاه فیلمی و یا گزارشی از جبهه و جنگ را پخش می‌کردند شهید ما را نیز برای استفاده و شرکت در این مراسم با خودش می‌برد. یادم می‌آید شبی بعد از انجام فـریضه نماز مغرب و عشا از مسجد به منـزل برمی‌گشتند، به درب منزل که رسید مرا صدا زد، خواهر زود برایم غذا بیاور خبر خوبی برایت دارم می‌خواهیم جای خوبی برویم، من مشغول تدارک شام شدم شهید گفت: خودمان را آماده کنیم می‌خواهیم به مسجد برویم قرار است امشب برادران بسیجی فیلم جبهه و جنگ را برای مردم پخش کنند، ما دو خواهر به همراه برادر حرکت کردیم شب سردی بود به مسجد رسیدیم فیلم زیبایی از جنگ آبادان و خرمشهر در حال پخش شدن بود شهید بزرگوار با دقت خاصی فیلم های جنگ را دنبال کردند و آن شب خیلی تحت تأثیر قرار گرفت.

در زمانی که شهید در جبهه بودند مرتب برای خویشان، اقوام و خانواده خصوصاً بنده نامه های زیادی می‌فرستاد در اکثر این نامه ها ما را به صبر و مقاومت و بردباری سفارش می‌کردند. ما دو نفر علاقه ی خاصی به همدیگر داشتیم، همیشه در کارها و درس ها با هم مشورت و هماهنگی داشتیم هنگامی که ایشان تصمیم گرفتند به جبهه بروند بنده هر چه اصرار کردم نرود اما چاره نشد و ایشان از ما خداحافظی کرد و رفت. شهید نامه هایی می‌نوشت که در آن نقاشی هایی با مضامین « آفرین خواهرم نمره بیست گرفتی » می‌فرستاد و ما جواب می‌دادیم آخرین نامه ای که من نوشتم نامه برگشت خورد و پشت نامه نوشته بود « مفقود الاثر ».

خاطره ای دیگر از حالات و روحیات معنوی و روحانی این عزیز است

ایشان خیلی صبور و شکیبا بود. چهره صمیمی که بر لبانش همیشه تبسم بود، با وجودی که تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل کرده بود ولی کتابهای متعددی را جمع آوری کرده بود و آنها را بسیار مطالعه می‌کرد به کتابخوانی علاقه خاصی داشت، خطی زیبا داشت، در ایام کودکی به مکتب خانه روستا رفت و قرآن را در آنجا یاد گرفت و سالی یک بار قرآن را ختم می‌کرد. صوت رسا و دلنشینی داشت، قرآن را با صوتی زیبا قرائت می‌کرد. هنگامی که قرآن می‌خواند بسیار تأثیر گذار بود.

یک شب جمعه ای در اتاقش نشسته بود و دعای کمیل را با همان صدای زیباییش زمزمه می‌کرد و ما از پشت درب اتاق گوش می‌گرفتیم اشک از چشمان ایشان و همگی ما سرازیر شد. شهید بزرگوار مردم دار و مردم دوست بود و

احترام خاصی برای همه قائل بود هیچ گاه خود را برتر از دیگران ندید همیشه خود را کوچک تر از آنچه بود می دید.

شهید بذرافکن از زبان مادر

شهید بذرافکن خوش اخلاق بود، نسبت به پدر و مادر اقوام و دوستان و همسایگان کمال ادب رعایت می نمود. هنگامی که از جبهه باز می گشت روحیه ای بسیار قوی داشت نماز به وقت را بسیار اهمیت می داد و روزه گرفتن را از هنگامی شروع کرد که به سن تکلیف نرسیده بود.

هنگامی که می دید یا احساس می کرد یکی از افراد خانواده وضو را اشتباه می گیرد و یا در نمازش اشکالی وجود دارد با متانت طبع و صبر و حوصله نسبت به رفع اشکال اقدام می کرد.

دوباره به جبهه اعزام گردید، هنگامی که برای بار دوم برگشت به او گفتم پسر م چرا مرخصی کم می آیی؟

گفت: این بار مرخصی نداده اند احتمالاً وقتی برگردم عملیاتی علیه دشمن شروع شود بعد از عملیات بیشتر مرخصی می آیم. ولی هنگامی که برای عملیات رفت دیگر برگشت.

هنگامی که به جبهه می رفت در کلاس های نهضت سواد آموزی هم ثبت نام کرد که دوره تکمیلی را با موفقیت پشت سر گذاشت. زمانی که جبهه نبود به کار کشاورزی مشغول بود هیچ گاه بیکار نمی شد روحیه ی خستگی ناپذیری داشت.

آخرین بار که برایش نامه نوشتم نامه ها برگشت می دادند و ما فهمیدیم که مفقود الاثر شده است. بعد از شهادت بدن مطهرش چند سال در جبهه مانده بود که عاقبت در سال ۷۷ پیدا شد و به زادگاهش منتقل گردید و در اینجا به خاک سپرده شد.



سامانہ جامع سرداران و دھڑ شمیم استان بوٹھر